

جلسه 042

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقیة الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصِّدِّيقَةِ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ، حَبِيبَةَ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ، وَ أُمَّ أَحِبَّائِكَ وَ أَصْفِيائِكَ، الَّتِي أَنْتَجَبْتَهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ ظَلَمَهَا وَ اسْتَخَفَّ بِحَقِّهَا، وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ بَدَمِ أَوْلَادِهَا. اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أُمَّةٍ الْهُدَى، وَ حَلِيلَةَ صَاحِبِ الْوَلَاءِ، وَ الْكَرِيمَةَ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى، فَصَلِّ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا صَلَاةً تُكْرِمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تَقْرِبُهَا أَعْيُنَ ذُرِّيَّتِهَا، وَ أَبْلِغُهُمْ عَنَّا فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ.»

اشکال سوم می‌فرمایند اشکال سوم این بود که خب یکی از پایه‌های استدلال چی بود؟ این بود که در عقد مستثنی منه استفاده می‌شود که باطل بودن این علت است برای نهی «و لا تأکلوا أموالکم بینکم» دلیلش باطل بودن است و چون در عقد مستثنی منه دلیل باطل بودن است پس به قرینه‌ی مقابله می‌فهمیم در عقد مستثنی هم دلیل این که «تجارة عن تراض» مرخص است، جایز است این است که حق است. بنابراین علت هم چون معمم هست هم در عقد مستثنی منه می‌فهمیم هر باطلی دیگر شارع نهی دارد و در عقد مستثنی هم می‌فهمیم هر حقی را شارع اجازه داده و قهراً این شخصیت‌های حقوقی هم حق عرفی هستند پس مجاز هستند. اشکال سوم راجع به همین مطلب است، می‌فرماید که شما چه دلیلی دارید بر این که در عقد مستثنی منه باطل علت است؟ برای این که باطل علت باشد دو راه بیشتر وجود ندارد و هر دو راه‌ها ناتمام است. اما راه اول چی هست؟ راه اول این است که بگوییم ظاهر استثناء متصل است و استثناء منفصل یا خلاف ظاهر است یا باطل و غلط است و برای این که استثناء متصل باشد قهراً باید یک امری را مقدر بگیریم؛ بگوییم «لا تأکلوا أموالکم بینکم بكل سبب» یا «بسبب من الاسباب لأنه باطل إلا ان تكون التجارة عن تراض» تا این که بشود استثناء متصل. و الا «لا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل» اگر چیزی در تقدیر نگیریم این معنا ندارد که «تجارة عن تراض» را بیاییم از باطل از اکل به باطل استثناء بکنیم، چون باطل همه‌ی اقسامش قابلیت ترخیص و تجویز ندارد. اما «بكل سبب» که گفتیم چرا،

خب می‌تواند «کل سبب» را استثناء کند از آن «تجاره عن تراض» بگوید بقیه‌ها را نهی بکند به خاطر این‌که باطل است. این راه اول.

راه دوم این است که بگوییم درست است چیزی را در تقدیر نمی‌خواهیم بگیریم اما عرف ولو این «بالباطل» قید برای اکل است، می‌گوید اکل به باطل نکن، عرف می‌فهمد خب علتش همان باطل بودن است دیگر. اگر الان یک نفری بیاید بگوید آقا کار باطل را انجام نده، می‌گوید خب دلیلش چی هست؟ می‌گوید خوب دلیل نمی‌خواهد دیگر، باطل است دیگر، اصلاً باطل را که باید سراغش برود، دیگر دلیل جدایی نمی‌خواهد. خودش آفتاب آمد دلیل آفتاب، خودش باطل است دیگر، باطل که شد دیگر دلیل دیگری نمی‌خواهد که، باطل بودن خودش دلیل است. به فهم عرفی بگوییم در عقد مستثنی منه ولو چیزی در تقدیر نگیریم و بگوییم «بالباطل» قید اکل است «لا تأکلوا بالباطل اموالکم بینکم» این جوری کأن فرموده، بگوید دلیلش همین باطل بودنش است. وقتی آن‌جا فهمیدیم باطل است پس در عقد مستثنی می‌فهمیم باطل بودن و حق بودن است پس کار درست می‌شود دیگر، آن استدلال درست می‌شود. حالا می‌گویند که هر دو ادعا چه راه اول چه راه دوم هر دو ناتمام است. اما راه اول به دو دلیل ناتمام است، دلیل اول این است که این سیاق سیاق تعلیل نیست، این چنینش این نحوه‌ی بیان که «لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل» بگوییم «بالباطل» دلیل است و حال این‌که این «بالباطل» جارو مجروری است که قبلش صلاحیت دارد که قید او باشد، در جایی که یک جارو مجروری داریم که قبلش صلاحیت دارد که این قید او باشد بیاییم این را از او جدا کنیم بعد بگوییم «بالباطل» این قرینه است، دلیل است. و بنابراین سیاق یک سیاقی است که بر نمی‌تابد از نظر مکالمات عرفیه به این‌که آن تعلیل باشد. این مثل این می‌ماند که شما بگویید «لا تأکلوا اموالکم بینکم بکل سبب» حالا می‌خواهید تعلیل بیاورید «بالباطل»، باید بگویید «لأنه باطل»، اما «بالباطل» همین جوری این نمی‌تواند تعلیل باشد برای ماسبق. این اولاً، ثانیاً

س: 6:43

ج: مشعر که خب به درد نمی‌خورد «بالباطل» همان راه دوم کأن می‌شود.

پس این دلیل دوم این است که کی گفته که استثناء منقطع این خلاف ظاهر است یا غلط است؟ نه، اتفاقاً خود استثناء منقطع دارای یک حکم و فوائد و آثاری است که در استثناء متصل آن‌ها پیدا نمی‌شود. فلذاست که در کلمات بلغا بلکه

قرآن مجید از استثناء منفصل و منقطع استفاده شده. خب مثل «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لُعَوًّا وَلَا تَأْتِيماً * إِلَّا قِيلاً سَلَاماً سَلَاماً» (واقعه/26، 25) خب «لَا يَسْمَعُونَ» ان شاء الله همه وارد بهشت شدید ان شاء الله ما را هم شفاعت کنید برویم آن جا «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لُعَوًّا وَلَا تَأْتِيماً * إِلَّا قِيلاً سَلَاماً سَلَاماً» از لغو دارد استثناء می شود؟ از تأییم و گناه دارد استثناء می شود؟ این که معنا ندارد که، سلام که جزء لغو نیست، جزء تأییم نیست. پس این استثناء چه استثنائی هست؟ استثناء منقطع است یا منفصل است. به قول مرحوم امام رضوان الله علیه در بیع شان که آثار متعددی برای استثناء منفصل ذکر می کنند، یکی از آثار این است که گاهی متکلم استثناء منقطع می آورد می خواهد بگوید ای شنونده در عقد مستثنی منه هیچ موردی پیدا نمی شود که من بخواهم استثناء کنم، اگر بخواهم استثناء کنم باید خارج از او استثناء کنم. می خواهد تأکید کند بر عمومیت و کلیت مستثنی منه. که بدان «جاء القوم» اگر بخواهم استثناء کنم باید بگویم حمار، و الا آدم توی آن پیدا نمی شود که بخواهم استثناء کنم، می خواهد تأکید کند که حتی یک نفر هم نبود که نیامده باشد. این تأکید برای آن جاست. این جاه هم که می فرمایند که «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لُعَوًّا وَلَا تَأْتِيماً» یعنی فقط سلام است، ما از او چیزی دیگری نداریم که بگوییم او آن جا، یعنی هیچ لغوی، هیچ تأییمی بخواهد تأکید کند بر این که اصلاً مصداقی از لغو، مصداقی از تأییم در بهشت وجود ندارد که اگر کسی هم در صدد استثناء بخواهد بر بیاید بخواهد او را استثناء بکند. خب این یکی از فوائد آن پس چی هست؟ پس تأکید است بر این مسأله و در این جا خدای متعال همین را می خواهد که باطل من از آن استثنائی ندارم، اگر بخواهم استثناء کنم چیزی است که حق است، چیزی است که «تجارة عن تراض» است. پس بنابراین خب بعضی ها مثل صاحب فقه العقود دام ظلّه جواب دادند از این وجه اول به این که تقدیر خلاف اصل است و از این جهت این وجه را این جا گفتند که ما نمی گوئیم، چون همان جور که صاحب فقه العقود هم خودش فرموده، فرموده خب وقتی قرینه باشد که تقدیر خلاف اصل نیست و این جا قرینه وجود دارد. قرینه اش همین است که عرف نمی پسندد استثناء منقطع را مثلاً یا خلاف ظاهر است خود این قرینه می شود. نه ما از باب این که از این باب نمی گوئیم و از همان دو بابی است که عرض کردیم. یکی از جهتی این که سیاق سیاقی نیست، چینش کلام به جوری نیست که «بالباطل» بخواهد علت باشد؛ دو: این که، این که گفتید استثناء منقطع خلاف است و غلط است یا خلاف ظاهر است این جوری نیست همه جا.

خب تا کجا خواندیم از عبارت؟ «الدعوی الثانیة: انّ قوله «بالباطل» و إن كان قیداً للأکل بحسب ظاهر الکلام» چون یک جار و مجروری است که یک متعلقی که صلاحیت دارد برای این که این جار و مجرور متعلق به او باشد در کلام وجود دارد و هروقت این چنین بود ظاهر این است که جار و مجرور به همان تعلق می گیرد «و إن كان قیداً للأکل بحسب ظاهر الکلام و یكون الاستثناء حينئذ منقطعاً» که اگر به او خورد «لا تأكلوا اموالکم بینکم بأکل باطل الان تجارة عن تراض» دیگر «تجارة عن تراض» که استثناء از اکل باطل نمی شود باشد. «و یكون الاستثناء حينئذ منقطعاً و علة الحكم غير مذکورة فی طیّ الکلام و اثناء الکلام» اگر چه این جوروی است «الا أنّ العرف مع ذلك» با این که علت در این کلام ذکر نشده و «بالباطل» هم تعلیل نیست و متعلق به اکل هست مع ذلك استظهار می کند و می فهمد از کلام «أنّ علة النهی» یعنی «نفس هذا القید» همین قیدی که ذکر شده البته علت نیست ولی علتش هم همین است، آدم می فهمند که علتش هم همین است. «و لعله» لعله برمی گردد به آن فهم «من هذا الکلام أنّ علة النهی هی نفس هذا القید»، «و لعله» لعل این فهم عرفی به خاطر کفایت همین باطل است و صلاحیت همین باطلی است که قید باشد در ایجاب نهی بدون نیاز به یک علت دیگری. می گوید آقا دیگر چی می خواهی؟ من می گویم آقا راه باطل نرو می گویی چرا نروم؟ خب می گویم باطل است دیگر، خود دلیلش با خودش است دیگر، چون باطل است دیگر، دیگر علت دیگر نمی خواهد برای تو بگویم که. این جا هم خدا فرموده اکل مال به باطل نکنید، الا تعلیلش چی هست؟ خب تعلیلش همین است که باطل است دیگر، چیزی که باطل است نباید سراغش رفت. درست است به لسان تعلیل ذکر نشده لآن نگفته چیزی نگفته، ولی احتیاجی نیست در این جور موارد. یک کسی می گوید آقا ظلم نکن، بگوید چرا ظلم نکنم؟ می گوید به خاطر این که ظلم است دیگر، چیز دیگر لازم نیست که. «و کلنا الدعویین لا یمکن الرکون الیهما. أما الاولى» که شاید «لا یمکن الرکون الیهما» باید باشد «کلنا الدعویین لا یمکن الرکون الیهما»، «أما الاولى فلانّها خلاف الظاهر جدّاً» این که بخواهیم بگویم این تعلیل هست و قید نیست این خلاف ظاهر است جدّاً؛ اما وجه خلاف ظاهرش این نیست که چون مستلزم تقدیر است «و لکن لا لاسئلزامة التقدير فی الکلام» نه به خاطر استلزام این خلاف ظاهر تقدیر در کلام را «حتی یدفع» تا این که دفع بشود این اشکال استلزام «بأنّه مع القرینة لا بأس به» که صاحب فقه العقود این جوروی جواب دادند و فرمودند. این وجه، این علت این نیست که ما می گویم خلاف ظاهر است «بل لأنّ هذا السياق سیاق التقييد لا التعليل» این سیاق، این نحوه ی چنینش کلام، این نحوه ی بیان، این نحوه ی بیان تقييد

است که یک جارومجروری و قبلش چیزی باشد که می‌تواند آن را تضييق کند، تقييد کند. سياق سياق تقييد است «لا التعليل؛ فالتعبير بالباطل» شما تعبیر به کلمه‌ی «بالباطل» بکنی «مع صلاحية ما سبقه للتقييد به» با این که ماسبق آن که «لا تأكلوا» باشد صلاحیت دارد برای این که تقييد به او بشود، چون اکل انقساماتی دارد اکل به باطل، اکل به حق، اکل به غیر باطل، خب حالا تقييدش می‌کنی که این قسمش مقصودم است، این صلاحیت دارد. «مع صلاحية ما سبقه للتقييد به و إرادة» تعبیر به باطل بکنید و اراده کنید مفاد «فإنه باطل» را از «بالباطل»، «فإنه باطل» اراده بکنید، کأن این جورى گفته، این «لا يخلو من الركاكة في الكلام» از ركاكت و زشتی و قبح در کلام خالی نیست. «فهل ترى» ...

س: ??? 15:17 مشکل حل بود؟

ج: نه، باز هم حل نبود، چون لام هم که باشد تقریباً «لا تأكلوا للباطل» یعنی برای باطل، برای چی، باز همین قابلیت تقييد را داشت. البته بهتر از «بالباطل» بود ولی باز همین طور است.

س: ...

ج: نه، بله این که ببینید هم بآء ظهور در تعلیل ندارد یکی هم قابلیت تقييد را دارد، پس ظهور در تعلیل پیدا نمی‌کند. علاوه بر این که این جورى تعلیل کردن با چیزی که قابلیت ندارد آن هم ما قبلش هم چیزی است که صلاحیت تقييد را دارد این سياق سياق تعلیل نیست، عرف از این تعلیل نمی‌فهمد تقييد می‌فهمد ...

س: مال مردم خوردن؟؟ باطل ...

ج: بله؟

س: مال مردم خوردن ...

ج: مال مردم نگفته که ...

س: لا تا ...، اکل ...

ج: «لا تأكلوا أموالكم بينَ...» (نساء/29) به همه دارد می‌گوید. این تأكلوا هم یعنی لا تداوروا یعنی نقل و انتقال ندهید، گردش ندهید. نه، خوردن این جورى مقصود نیست. «لا يخلو من الركاكة في الكلام، فهل ترى يصح أن يقال، بحسب المحاورات العرقية» این جورى بیابند بگویند. بگویند «لا تأكلوا أموالكم بينكم بكل سبب من الأسباب بالباطل مریداً

بالباطل التعلیل لما سبقه» در حالی که اراده کننده باشد گوینده از کلمه بالباطل تعلیل برای گذشته، برای آن «لا تأکلوا

أموالکم بینکم بکل سببٍ من الأسباب»

س: الان دارید می گوئید این خلاف ظاهر است. درست است؟ تعلیل با؟؟ ماسبق ...

ج: بله؟

س: می خواهد بگوید ...

ج: آره، می خواهد بگوید تعلیل بودنش خلاف ظاهر است دیگه، خلاف سیاق است. «أ لا تری» شاهدش این است که

وجدان عرفی خودتان را قاضی قرار بدهید. کسی بیاید این جوری عبارت بگوید. بگوید «لا تأکلوا أموالکم بینکم بکل

سبب من الأسباب بالباطل» می گوئیم آقا، این بالباطل چیه؟ می گوید دلیل قبل است. یک وقت این بالباطل را می خواهد

بدل قبل قرار بدهد. یعنی «لا تأکلوا أموالکم بینکم بکل سبب من الأسباب» بعد می گوید «بالباطل» یعنی به جای «بکل

سبب من الأسباب»، «بالباطل» بگذار. اما اگر نه، مرادش این نباشد که این به جای آن باشد. بدل او باشد. بلکه می خواهد

تعلیل برای آن قبل باشد. می گویند این چه جور حرف زدن است؟ بگو لآنّه باطل، فآنّه باطل، اما بالباطل همین جور گفتن،

این تعلیل برای قبل حساب نمی شود. بله، «بکل سبب من الأسباب بالباطل مریداً بالباطل التعلیل لما سبق لا بدلاً من قوله

بکل سبب من الأسباب» اگر بدل باشد خب اشکال ندارد. بدل را گاهی می آورند به جای این که توضیح بیشتری به کلام

داده بشود، روشن تر بشود، خب بدل تفسیری می آورند. اما اگر مراد بدل نباشد بلکه این جمله را که می گوید تعلیل

برای ماسبق باشد. می گویند خب بالباطل که نمی شود تعلیل باشد. شما باید بگوئید فآنّه باطلٌ یا لآنّه باطلٌ، این جوری

باید بگوئید.

خب «وصیرورة الاستثناء منقطعاً لا تصلح للقربنية علی هذا الأمر الرکیک»، این قلت که بله، درست است. اما قرینه بر

این که ما باید این امر رکیک را مرتکب بشویم چیه؟ این است که اگر این کار را نکنیم استثناء مان می شود منقطع.

جواب: می فرماید که «وصیرورة الاستثناء منقطعاً» اگر ما او را تعلیل نگیریم و غیب بگیریم برای لا تأکلوا این صلاحیت

برای قربنیت بر این امر رکیک که این تعلیل باشد ندارد. چرا؟ «فإنه أبعد فی أذهان العرف من انقطاع الاستثناء» زیرا

این که شما تعلیل را در این لباس ذکر کنی، این از ذهن عرفی دورتر است تا این که استثناءات را استثناء منقطع قرار بدهی.

س: ... 19:36

ج: بله؟

س: می‌خواهد بگوید دوتا ظهور تعارض دارند. یکی اش این است که به معنای استثنای متصل بگیریم، یکی اش به این معنایی که آن ...

ج: این را تعلیل بگیریم. بله. این تعلیل گرفتن به حدی خلاف منهج عرفی در سخن گفتن است که لا یسار الیه، و آن هم قرینه نمی‌شود. چرا؟ برای خاطر این که رکاکت این بیشتر از آن است. دورتر بودن از ذهن این بیشتر از آن است. این یک جواب. «هذا، مع أنه يتصور للاستثناء المنقطع نکات أدبية قد توجب بلاغة لا تحصل بالمتصل». می‌فرماید استثناء منقطع گاهی تصور می‌شود، با این که تصور می‌شود برای استثناء منقطع، یک نکات ادبی که گاهی موجب می‌شود آن نکات ادبی یک بلاغتی را که آن بلاغت به متصل حاصل نمی‌شود. یعنی همین جا مثلاً عرض کردیم می‌خواهد تأکید کند بر آن قبل و این که آن اصلاً قابل استثناء نیست. اصلاً توی ذهنت خطور نکند که شاید یک استثنائی داشته باشد. می‌خواهد تأکید بر عمومیت مستثنی منه بکند. خب این با استثناء متصل قابل عمل نیست ولی با منقطع چرا. می‌گوید «جاءنی القوم الا حمار» این می‌خواهد بگوید، اصلاً توی ذهنت نیاید که شاید بعضی افراد نیامدند. من اگر بخواهم استثناء کنم فقط باید این جور چیزها را استثناء بکنم که اصلاً داخل قوم نیست و خارج از قوم است.

س: استاد؛ این حرف خلاف ظاهر؟ 21:22 استثناء منقطع را از بین می‌برد؟

ج: بله. نه ...

س: ...

ج: آره، آره، آره، یک جاهایی بله، بله. یعنی دیگه این ظهور ندارد در استثناء متصل. وقتی در جایی است، در کلامی است که انسان می‌بیند هم‌چین فوایدی، هم‌چین نکات ادبی‌ای وجود دارد دیگه آن ظهور پیدا نمی‌کند در اتصال. «ومن هنا» که استثناء منقطع نکات ادبی دارد «نرى وقوعه فى كلمات البلاغاء، بل فى الكتاب العزيز نظير قوله تعالى: ولا

يَسْمَعُونَ فِيهَا لُعَاوًا وَلَا تَأْتِيماً إِلَّا قَلِيلاً سَلَاماً سَلَاماً وَلَا يَبْعَدُ» خب حالا در بحث ما چه نکته ادبی ممکن است ملحوظ باشد؟
«و لا يبعد أن تكون النكتة في آية التجارة التأكيد بمضمون المستثنى منه، وإن كان المستثنى أيضاً مقصوداً» این است که می خواهد تأکید کند بر این که آن باطلی که گفتیم بدانند؛ هیچ جای آن استثناء ندارد. هر چی باطل است منهی عنه است. پس هم می خواهد تأکید بر او بکند. البته خود حکم مستثنی را هم می خواهد بیان بکند که «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» اشکال ندارد. علاوه بر این که می خواهد بفرماید «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» مرخص است و اشکال ندارد می خواهد تأکید کند که قبل هم بدان، اصلاً استثناء ندارد که ما که در صدد استثناء برآمدم داریم یک چیزی را که از افراد او نیست، از مصادیق او نیست توی استثناء مان ذکر می کنیم. با این هم بر او تأکید می کند هم این جهت. «و لا يبعد أن تكون النكتة في آية التجارة التأكيد بمضمون المستثنى منه»، که همان «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ» باشد. «وإن كان المستثنى أيضاً مقصوداً» اگرچه مستثنی هم البته مقصود است. خب امام عرض کردم که موارد و نکات ادبی متعددی را ایشان بیان فرمودند در بیع شان که آدرس داده شده، آقایانی که خواستند مراجعه می فرمایند.

س:؟؟ بیشتر به خاطر این؟؟ 23:34

ج: بله؟

س: ...

ج: یعنی خود حکم این که «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» هم درست است را می خواهد بیان کند. توی مستثنی منه چی گفت؟ توی مستثنی چه گفته؟ گفته «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ»، یعنی می خواهد بگوید این درست است. علاوه بر این که حالا می خواهد بگوید این درست است. مقصود این است که بیان کند حکم «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» را، در عین حال می خواهد... پس این مستثنی هم دو مقصوده است. یکی این که می خواهد بگوید خود این درست است. یکی این که می خواهد بگوید قبلی هم بدان ها! هیچ مو لای درز آن نمی رود. هیچ استثنائی ندارد.

س: با این حال آن چیزی که عرف حق می داند را که اثبات نمی کند.

ج: بله؟

س: با توجه به این که جواب ...

ج: نه، ديگه جواب داده شد ديگه، پس چي شد؟ پس بنا بر اين. امام خواستند چه کار کنند؟ امام خواستند بگویند اين تعليل است، آن استفاده‌ها را از آن بکنند. اشکالی که شد اين بود که آقا، اين دليلی ما بر تعليل بودن نداريم. چون راه تعليل بودن يا ادعای اول است يا ادعای دوم است. هر دو را جواب داديم. بله، اگر تعليل درست بشود يا به بيان اول يا به بيان دوم يا به دعوی اول يا به دعوی دوم فرمایش ایشان تمام می‌شود. اما اگر هم راه اول را هم راه دوم را اشکال کرديم نتیجه چه می‌شود؟ نتیجه اين می‌شود که آقا دليلی برای تعليل ما نداريم.

س: می‌دانم، دليل بر تعليل نداريم.؟؟ 25 حق و باطل ...

ج: خب ديگه دليل نيست ديگه، علت نيست ديگه.

س: عرفی بودنش را می‌خواهم بگويم.

ج: حالا جواب عرفی را بعداً می‌گويم. آن اما الأولى است. و اما الثانية: و اما الثانية، خب پس بنا بر اين «وإن أبيت عما ذكرنا، فنهایة الأمر تردد قوله تعالى بالباطل بين كونه تعليلاً أو تقييداً ولا سبيل إلى تعيين الأول أصلاً». خب حالا اگر شما بگويد قانع نشديد اما اين حرف‌هایی که ما زدیم لاقول اين استثناء را محتمل الوجهين می‌کند. ممکن است متصل باشد، ممکن است منفصل باشد. و قرينه‌ای نداريم اگر متصل باشد تعليل درست می‌شود. اگر منفصل باشد تعليل درست نمی‌شود حالا به بيان اول. بنا بر اين امر مردد بين متصل و منفصل خواهد شد. قرينه‌ای بر هيچ کدام نداريم. بنا بر اين باز استدلال به آيه شريفه ناتمام می‌شود.

س:؟؟ 26 مجمل می‌شود؟

ج: بله؟ مجمل می‌شود. بله.

س: اصل در استثناء منفصل بودن است؟

ج: اصل نه، اين نيست. اصل نيست. مگر اين جا الان قرينه وجود دارد؟ اتفاقاً، قرينه‌اش چي بود؟ نکته ادبی وجود دارد. می‌فرماید: «فنهایة الأمر تردد قوله تعالى بالباطل بين كونه تعليلاً أو تقييداً ولا سبيل إلى تعيين الأول» که تعليل باشد «أصلاً».

«أما الثانية»: ثانیہ چی بود؟ ثانیہ این بود کہ ما می گوئیم آقا، تقييد است، تعليل هم نيست. ولي عرف می فهمد به همان بيانی که گفتم آفتاب آمد دليل آفتاب. ديگه وقتی گفتند اكل به باطل نکنيد ديگه دليل ديگری نمی خواهد. دليلش همین است که باطل است ديگه، این را عرف می فهمد. می فرماید: «أما الثانية فلعدم الجزم بهذا الفهم والاستظهار العرفی نعم، لا یبعد الإشعار. كما اشتهر بينهم أن الوصف مشعر بالعلیة لا دال علیها. ولكنه لا ینفع للاستدلال كما لا یخفی». جواب این است که ببینید؛ خود مرحوم امام عبارت چهار، تعلیقه پایین را نگاه کنید. «یظهر من بعض کلمات السيد الإمام الخمينی رحمه الله تعالى أيضاً أن السابق إلى ذهنه الشريف بدواً هو الإشعار لا الدلالة» خود ایشان هم ابتداءً إشعار توی ذهن شریفش آمده. بعد ترقی کردند به دلالت. فلذا فرموده: «قال فی ضمن کلام و یؤید إطلاقها مقابلتها بالبطل الذي یشعر بالعلیة» آن بالبطل را فرموده مشعر به علیت است. «بل يدل علیه لدى العرف». پس ابتداءً در ذهن شریف خود ایشان هم إشعار است. این همان است که توی اصول گفته می شود، توی بیانات فقهاء و اصولین که وصف مشعر به علیت است. اگر گفت «اکرم العالم العادل» وصف ظاهر این که علت این که دارد می گوید اکرام بکن همان عدالتش است. اما علیت از آن فهمیده نمی شود که ما بتوانیم بگوئیم مفهوم پیدا می کند. پس جایی که عدالت نیست نه. نه، إشعاری دارد به این جهت. این جا هم بالبطل ممکن است بپذیریم إشعار دارد اما این که جزم پیدا کنیم که تمام العلة همین است نه چیز ديگر، نه امر آخری و نه امر ضمیمه ای، هیچ چیز ديگه دخالت ندارد تا بعد بتوانیم تعدی کنیم و بگوئیم پس هر باطلی و بعد نقطه مقابلش بگوئیم فقط حق عرفی، آن هم تنها علت تامه است. هیچ ضمیمه ای، چیزی لازم ندارد، این میسور نیست برای ما. «أما الثانية فلعدم الجزم بهذا الفهم والاستظهار العرفی» که عرف بگوید که علت تامه همین است. «نعم»، بعيد نیست إشعار. إشعار یعنی یک دلالت، نه دلالت این جوری؛ یعنی یک ظنی، یک اشاره ای توی ذهن انسان می آید که شاید این جوری باشد. «كما اشتهر بينهم» یعنی بین العلماء الاصولی و الفقهي «أن الوصف مشعر بالعلیة لا دال علی العلیة. ولكنه» بله، بعيد نیست إشعار، و لکن این إشعار «لا ینفع للاستدلال كما لا یخفی». خیلی خب! این تا این جا.

س: استاد ببخشید؛ این مطلبی که می فرمایند عرفی؟؟ 29:40 درست می فرمایند. ولی؟؟ خیلی از جاها قرائنی هست ...

ج: اگر قرائن باشد قبول است.

س: من می خواستم بگویم ...

ج: دیگه إشعار نیست.

س: درباره همین می‌خواستم عرض کنم. می‌خواستم بگویم به نظر می‌آید که این آیه کلام؟؟ که با بیع؟؟ هم بیانش می‌کنند خصوصیت خود باطل و حق، آن کلمه باطل به نظر می‌آید، واقعاً آدم به حلیت؟؟ یعنی یک اسلوبی برای حلیت این‌جا بیان شده. حالا می‌گوییم ...

ج: نه، حلیت که در لفظ بیان نشده، مگر این‌که شما همین‌را بگویید. بگویید وقتی گفتند به باطل دیگر دلیل دیگری نمی‌خواهد. دلیلش هم با خودش است دیگه، چون باطل است دیگه. این بیان قابل توجهی است. اما جزم می‌خواهد که آدم بگوید هیچ چیز دیگری دخالت ندارد. یعنی باطل است و علاوه بر این‌که باطل است ممکن است و مفاسدی بر آن مترتب می‌شود. یعنی هر دو شد دیگه. هم نقل و انتقال حاصل نمی‌شود. هم مفاسدی بر آن بار می‌شود. از این جهت دارد خدای متعال نهی می‌فرماید. نه تنها علت باطل بودنش باشد. ممکن است باطل و این‌که مفاسدی بر آن مترتب است. ممکن است این‌جوری باشد. اما اگر کسی واقعاًش یعنی این‌جا از جاهایی است که ولو خود حضرت امام قدس سره این‌را فرمودند این مطلب را. ولی کسی اگر واقعاً برایش اطمینان حاصل بشود که علت همین است خب آن وقت این اشکال مندرج می‌شود ولی اشکال قبل می‌آید که خب حالا باطل واقعی یا باطل عرفی؟ آن اشکال سر جای خودش است. این راه دیگری است. و صلی‌الله علی محمد و آله الطاهرین.

پایان